

مطلبی که خواهد آمد، گزیده‌ای است از سخنرانی آقای مهندس سعید حجاریان که تحت عنوان «بحرانهای ساختاری در توسعه» در تاریخ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۱ در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران ایراد گردید.

بحرانهای ساختاری توسعه

در میان نظریه پردازانی که در جهت تبیین بحرانهای این کشورها کوششهایی به خرج داده‌اند می‌توان به دو دسته کلی اشاره کرد.

دسته اول تئوریسین‌های مدرنیزاسیون هستند که فرآیند توسعه کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری را محکی برای سنجش گرفته و طی مقایسه‌ای با کشورهای روبه رشد، بحرانها و ناموزونی‌ها را تبیین می‌کنند.

از مشهورترین کارها در این زمینه تحقیقات گابریل آلموند و لئونارد باینر است که معتقدند کشورهای در حال توسعه، طی فرآیند رشد از ۵ بحران متوالی عبور می‌کنند. بحران هویت ملی، بحران نفوذ، بحران مشروعیت، بحران مشارکت و بحران توزیع. حل عاقلانه و بنیادی هر بحران موجب می‌شود که بحران مرحله بعد راحت‌تر حل شود.

اریک اریکسون از دیگر نویسنده‌گان این دسته به شمار می‌رود که از تبیینی روانشناسانه شروع و مراحل رشد انسان را به ۸ دوره تقسیم می‌کند وی معتقد است یک طفل نوزاد تا مرحله پا به سن گذاشتگی ادواری را طی می‌کند که در هر دوره نیاز خاصی دارد (شبیبه به هرم نیازمندی‌های مازلو) و اگر این نیاز تأمین نشود به صورت بحران نهفته‌ای به ضمیر ناخود آگاه او منتقل و انباشته می‌شود. وی آنگاه رشد جوامع را

انرژی عظیمی در فرجه میان این گسیختگی جمع شده بود و چگونگی آن از ۱۹ اوت تا ۲۲ اوت ۱۹۹۱ این انرژی عظیم تخلیه شد و طومار یک کشور ابرقدرت را در هم پیچید.

تجربه «سه روزی که دنیا را تکان داد» نشان می‌دهد که چگونه بحرانهای انباشته بر هم می‌توانند فعال شوند و در ابعاد غول‌آسایی، درونمایه پوسیده و عفن ساخت سیاسی و اجتماعی را بیرون بریزند.

در یک تقسیم‌بندی اولیه می‌توان بحرانهای کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری را از بحرانهای کشورهای در حال توسعه تمیز داد. بحرانهای نوع اول ناشی از مازاد تولید ارزشهای مبادله‌ای و فقدان تقاضای مؤثر است. حال آنکه در کشورهای در حال توسعه، بحرانها معمولاً ناشی از کمبود است.

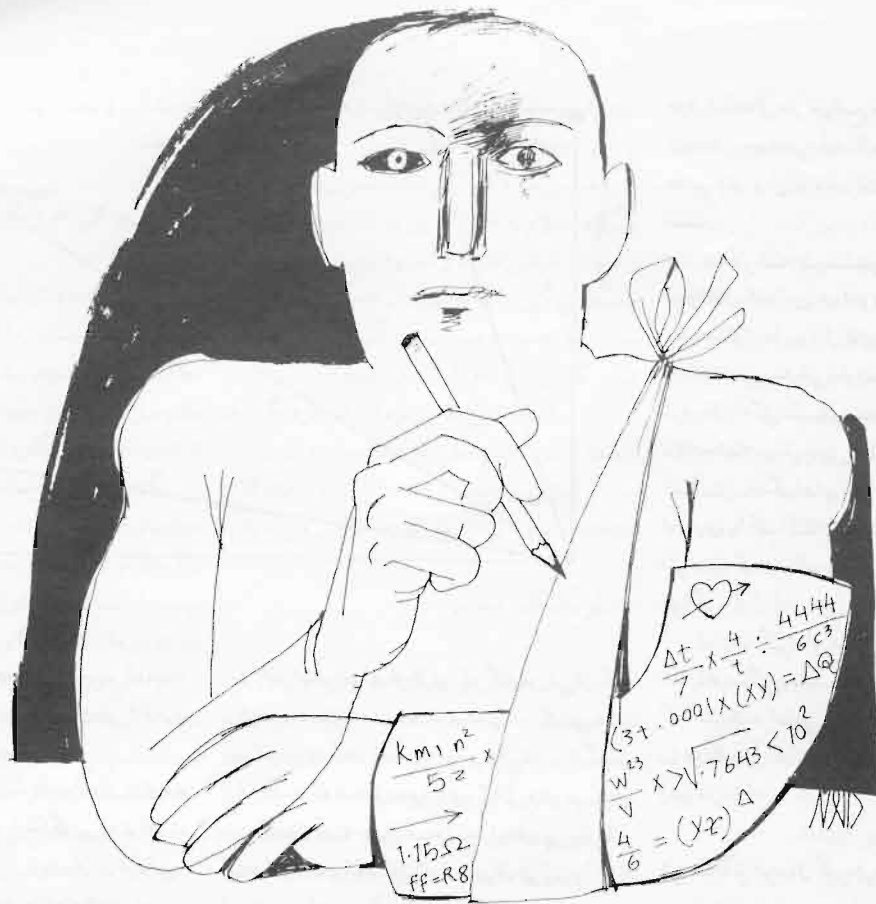
می‌دانیم که در خصوص بحرانهای متناوب در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته تحقیقات وسیعی صورت گرفته و راههایی برای برون رفت از این بحرانها توصیه شده، که از مهمترین آنها صدور سرمایه و دخالت دولت در امر برنامه‌ریزی است.

اما بحرانهای کشورهای در حال توسعه بسیار متنوع و پیچیده هستند و از یک کشور به کشور دیگر گاه تفاوت‌های جوهری دارند.

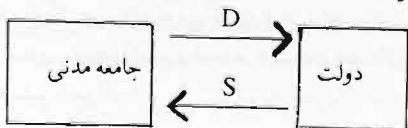
یکی از معضلات پایدار کشورهای در حال توسعه، ایجاد بحرانهای ساختاری و ادواری در مسیر توسعه آنهاست این بحرانها عمدتاً ناشی از ناموزونی فرآیند رشد در آنهاست باین معنی که الگوی رشد آنها در ارتباط با منافع کشورهای مرکزی سرمایه‌داری مشروط شده و از یک روند نرمال فاصله می‌گیرد.

اگر ناموزونی فرآیند توسعه را ترکیبی از سه پدیده، گسیختگی، از ریخت افتادگی و نابرابری بدانیم که بر اثر شرکت فرودستانه در تقسیم کار بین‌المللی عارض کشورهای پیرامونی می‌شود، بحرانها معمولاً انرژی انباشته شده توسط این عارضه است که به صورت نهفته و غیرفعال در اعماق ساخت اجتماعی و سیاسی تکوین یافته و بر اثر بعضی دستکاری‌های ناشی از فرم یا پیدایش شرایط انقلابی فعال می‌شوند و سراسر زندگی سیاسی و اجتماعی را با تکان‌های شدید در می‌نوردند. درست مثل گسل‌های ایجاد شده در لایه‌های تحت الارضی که ذخیره عظیمی از انرژی را بصورت خفته، انباشته کرده‌اند و در مدت زمان بسیار کوتاهی بصورت زمین لرزه، تمام این انرژی را تخلیه می‌کنند.

هفتاد سال عقب افتادگی پروسه دموکراتیزاسیون در کنار رشد اقتصادی چشم گیر در اتحاد جماهیر شوروی سابق، نشان داد که چه



D نشان دهیم (این تقاضاها می تواند سیاسی، فرهنگی و اقتصادی باشد) و توان عرضه دولت را به حرف S، در یک فرآیند توسعه موزون همواره شاهد توازن میان این دو فاکتور خواهیم بود.



معمولاً بحرانهای ادواری هنگامی اتفاق می افتد که یکی از این دو (تقاضاهای جامعه مدنی - قدرت پاسخگونی دولت) از دیگری بطور فاحشی عقب بیافتد. در یک حالت شاهد تورم (فزونی تقاضا بر عرضه $D \gg S$) و در حالت عکس شاهد رکود (فزونی عرضه بر تقاضا $S \gg D$) خواهیم بود.

البته در جوامع سنتی می توان شاهد موازنه میان عرضه و تقاضا بود اما در این جوامع هم تقاضا و هم عرضه ناچیز است حال آنکه لازمه توسعه موزون، رشد همنوا و همزمان این دو فاکتور است.

به طور شماییک می توان مسیر رشد موزون را نیمساز ربع اول از صفحه ای دانست که دو محور اصلی مختصات آن توان دولت و تقاضای جامعه مدنی است. (نمودار یک)

راه برون رفت از یک وضع بحرانی، رفرمیستی و یا انقلابی است. برحسب هر یک از این دو راه است که یا جامعه موجود در درون چهارچوب دولت مفروض همچنان حفظ خواهد شد، یا آنکه چهارچوب در هم خواهد شکست و اشکال جدید نهاد دولت به وجود خواهد آمد. (ن.ا. سیمونیا - سرنوشت سرمایه داری در خاور)

تیلمان اورس نیز به طریق نسبتاً مشابهی بحران در ساختار سیاسی و اجتماعی کشورهای پیرامونی را تعریف کرده و پس از تقسیم بحرانهای سیاسی در این کشورها به دو دسته بحران حاد و بحران مداوم، نحوه تبدیل متناوب هر یک از این بحرانها به دیگری را توضیح می دهد.

یکی از طرق انباشت انرژی بحرانی، تبدیل بحرانهای ادواری (نوبه ای - متناوب) به بحرانهای ساختاری است که سعی می شود تحلیل تفصیلی تری در این خصوص ارائه شود.

می دانیم که جامعه مدنی در کشورهای روبه رشد در هر مرحله از توسعه، با نیازهای جدیدی متفاوت از نیازهای گذشته مواجه می شوند و توانایی و کارآمدی دولت در آن است که بتواند نسبت به نیازهای جدیدالولاده، قدرت پاسخ داشته باشد.

اگر تقاضاهای^۲ جامعه مدنی را به حرف

به ترتیبی مشابه مرحله بندی می کند و سپس درصد تلفیق دو دسته بحرانهای فردی و اجتماعی برآمده و از این طریق به تحلیل پیدایش جنبشهای فاشیستی می پردازد.

دسته دوم تشوریسین های وابستگی و نوزاد کسیت ها هستند که علت اصلی بحران در کشورهای پیرامونی را نشانی از پایان نیافتن وظایف بورژوا - دموکراتیک می دانند:

به دیگر سخن، این بحرانها بدان سبب روی می دهند که سرمایه داری در دوران گذار، جنبه های متنوع شالوده اجتماعی - اقتصادی و رویای سیاسی ایدئولوژیکی دولت را به یکسان در برنگرفته است و اجزای گوناگون ساختار اجتماعی (اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک یا قومی و ملی) که سنتز آنها در واقع جامعه را تشکیل می دهند با یکدیگر بسی بیگانه اند. از این قرار، بحران در ساختار اجتماعی به معنی بر هم خوردن همگونی نسبی و موقت این ساختارها در سنتز است. ژرفا، دامنه و طول مدت بحرانهای ساختار اجتماعی بسیار گوناگون است و بر حسب عوامل زیر تغییر می کند.

سرشت ویژه ای که در لحظه تاریخی معین نقش رهبری را بر عهده دارد و بالاخره درجه بلوغ مناسبات سرمایه داری در آن کشور و مدل مشخص مدرن سازی اجتماعی و اقتصادی.

فوق العاده‌ای در جوامع مدنی کشورهای در حال توسعه بوجود می‌آید که نیاز به مصرف بیشتر و متنوع تر و ارتقاء منزلت اجتماعی از علائم آن است.

به هر تقدیر مسیر توسعه با نوسانات و بحرانهای ادواری، به اعوجاج در می‌آید که اگر دامنه، طول مدت و ژرفای این بحرانها زیاد باشد و با تناوبی بحرانی، ارتعاش کند ممکن است به فروپاشی کل سیستم منجر شود. (تبدیل رفوم از بالا به انقلاب از پایین). لذا دولتهای جهان سوم به دنبال نوسان گیرهایی هستند که دامنه بحرانهای ادواری را کم کند. (درست شبیه به کمک فنر اتومبیل که دامنه نوسان فنرها را در دست اندازها می‌گیرد).

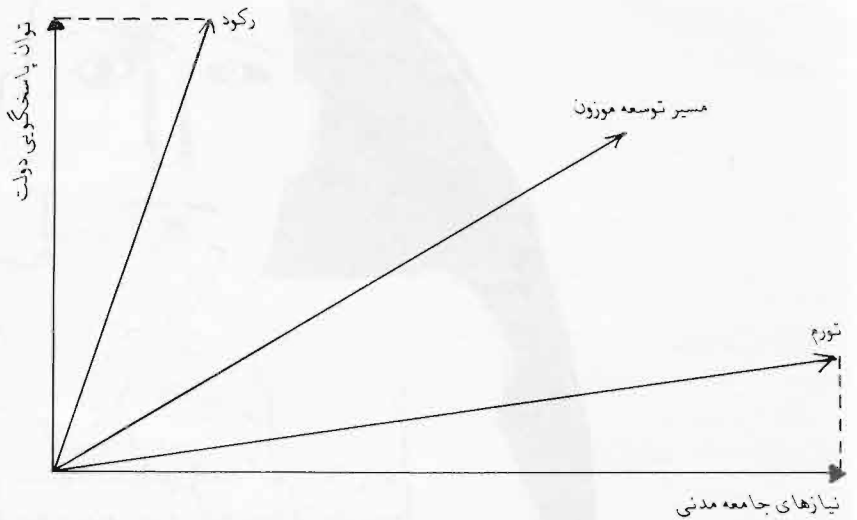
نوسان گیرهای مسیر توسعه را می‌توان به سه دسته فرهنگی، سیاسی و اجبار آمیز تقسیم کرد. که کارکرد اصلی آنها تصحیح مسیر توسعه و نزدیک تر کردن آن به مسیر نرمال است. (نمودار ۲)

۱- عوامل نوسان گیر فرهنگی:

مهمترین این دسته عوامل، ادیان^۶ و ایدئولوژی‌ها هستند. ادیان به معنایی که ما در این گفتار به کار می‌بریم مسلک‌هایی هستند که جبرهای گوناگونی را در وجدان جمعی جامعه مدنی برجسته کرده و آنها را نسبت به سرنوشت محتومشان لاعلاج و گزیر ناپذیر می‌سازند و توان اعتراض و یا تحرک اجتماعی آنان را تقلیل می‌دهند تا دولت توسعه گرا بتواند تا رسید به مرحله مصرف انبوه و رفاه و وفور فارغ از مقاومت

بحرانهای کشورهای در حال توسعه بسیار متنوع و پیچیده هستند و از یک کشور به کشور دیگر گاه تفاوت‌های جوهری دارند.

کیلیمان اورس نیز بطریق نسبتاً مشابهی بحران در ساختار سیاسی و اجتماعی کشورهای پیرامونی را تعریف کرده و پس از تقسیم بحرانهای سیاسی در این کشورها به دو دسته بحران حاد و بحران مداوم، نحوه تبدیل متناوب هر یک از این بحرانها به دیگری را توضیح می‌دهد.



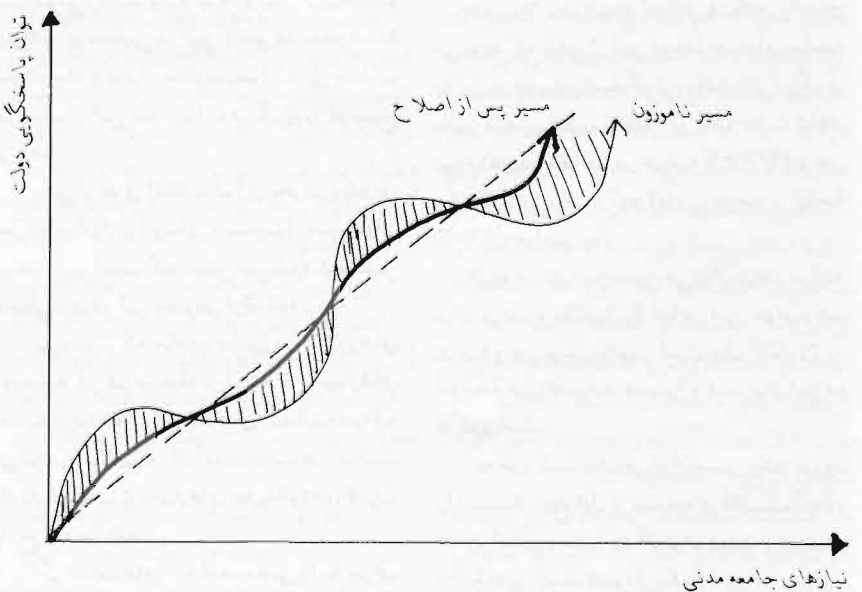
این بحرانهای ادواری که گاه تورمی و گاه رکودی هستند، مسیر توسعه را در کشورهای پیرامونی به شدت ناموزون می‌سازند. و ناگفته پیداست که صدور بحرانهای کشورهای مرکزی سرمایه داری به جهان سوم (بحرانهای پریودیک اقتصادی، بحران اکولوژی، بحران انرژی و...) این مسیر را سخت‌تر می‌کند.

در مراحل اولیه رشد که به انباشت سرمایه نیاز است کشورهای در حال توسعه همواره با مقاومت جامعه مدنی که باید ریاضت‌های دوران کمربندهای سفت را طی کند روبرو می‌شوند و این مرحله اغلب با فجایع انسانی طی شده است از جنبش دیوار کشی و قانون مفرغ دستمزدها در انگلستان بگیر تا کلکتیویزاسیون کشاورزی در روسیه. بدنبال آن و در مرحله خیز اقتصادی (و مراحل مابعد خیز)، تحرک اجتماعی^۵

که واضح است هر نقطه از مسیر توسعه موزون فاصله یکسانی با دو محور اصلی دارد و بیانگر توازن میان متغیرها است.

در حالت تورمی، دولت همواره از جامعه مدنی عقب می‌افتد و توان پاسخگویی به توقعات فزاینده‌ای که بر اثر گسترش تحصیلات عمومی، گسترش ارتباطات، تشدید پروسه شهرنشینی و... بوجود می‌آید را ندارد، در عوض به هنگام رکود، گروه‌های ذی‌نفع^۴ جامعه مدنی توان بسیج ندارند و نمی‌توانند منافع خود را در قالب اهرمهای سازمانی در آورده و فشار تقاضای مؤثری به دولت وارد کنند.

اما همواره واقعیات جاری زندگی از مدل شمانیک فوق فاصله می‌گیرند و ما شاهد مسیر رشدی با تضاریس و افت و خیزهای نوبه‌ای هستیم. (نمودار ۲)



جامعه مدنی به کار خود پردازد که گفته‌اند «و ذوالرضا بما قضی ما اعتراضاً» به خصوص شاهد هستیم که دولتها در مرحله انباشت از حربه دین به انحاء مختلف استفاده کرده و می‌کنند. این مرحله با جراحیهای سهمگین اقتصادی توأم است و برای هر جراحی به بیهوشی و داروهای بیهوش کننده نیاز است و این که می‌گویند «دین افیون توده‌ها است» به نحو بارزی سرمشق بعضی دولتهای نوسعه‌گر است؛ مثلاً بسیاری از کشورهای شرق آسیا از ادیان کنفوسیانیسم و شینتوئیسم که سخت به سنتهای پدرسالاری آغشته است برای کم کردن تقاضا در مراحل اولیه توسعه استفاده کرده‌اند و نوسانات ناشی از بحران مشروعیت را با جایگزینی دولت در نقش پدر خانواده بزرگ کاشته‌اند.

در مقابل، هنگامی که کشوری با بحران مشارکت روبرو است و دولت نمی‌تواند آنچنان که باید و شاید به بسیج نیروها و امکانات^۷ پردازد، ایدئولوژی‌ها هستند که کار سازند و جامعه مدنی را از رخوت و رکود در می‌آورند.

ایدئولوژی‌ها با نفی و یا نادیده انگاشتن جبرها و ضرورت‌های لازمه هر مرحله از تکامل و رشد تاریخی، توده‌ها را به آرمانهایی متوجه می‌کنند تا این تصور بر ایشان ایجاد شود که می‌توان بصورتی اراده‌گرایانه، از روی مراحل رشد جهش کرد و به اصطلاح فلسفی از حل معضلات جاری طفره^۸ رفت. از این جا است که هر ایدئولوژی‌ای با اتوپیایی همزاد است و به واسطه تحریکی که ایجاد می‌کند می‌توان به تعبیری متناظر متوسل شد که: «ایدئولوژی دو پشنگ توده‌هاست». ایدئولوژی اساساً مقصد تدبیر است و نه وسیله اندیش و بهمین خاطر، راه

را نزد توده‌ها بسیار کوتاه و سهل جلوه می‌دهد و یخهای تقدیرگرایی را در طرقة‌العینی آب کرده و به آنها تلقین می‌کند که: «اذا الشعب يوماً اراد العیوة فلا بد ان یتجیب القدر» احزاب سیاسی برای بسیج انقلابی، دولتهای ما بعد انقلابی و توسعه‌گرا برای جبران عقب‌ماندگی از قافله تمدن بشری و نیز دولتهایی که با جنگ میهنی مواجهند برای بسیج اجتماعی ناگزیرند به حربه‌های ایدئولوژیک متوسل شوند.

دین و ایدئولوژی به معنایی که ذکر شد هر دو در مقوله شعور و آگاهی کاذب قرار دارند. اولی با تقدیرگرایی و دومی با اراده‌گرایی از حاق واقع فاصله می‌گیرند. مع الوصف هیچ دولتی به این دلیل، خود را مستغنی از این عوامل فرهنگی نمی‌داند.

و عمدتاً کار کرد اجتماعی دین و

ایدئولوژیست که دولت را وامی‌دارد تا با استفاده از آنها جامعه مدنی را اراده کند.

همین جا ذکر این نکته ضروری است که گرچه اسلام به عنوان دین وسط (میان خوف و رجا) از طرفین افراط و تفریط (جبر و تفویض) فاصله می‌گیرد؛ اما تفسیرهای متعدد از اسلام که بنایه مقتضیات صورت می‌گیرد به آن رنگ تقدیرگرایی یا اراده‌گرایی می‌زند.

در جامعه ما این عامل نوسان‌گیر فرهنگی به واسطه استفاده‌های مکرر و گاه نابجا چه قبل و چه بعد از انقلاب تا حدود زیادی ناکار کرده‌اند. استفاده از سایر عوامل بحران‌زدا مبرم‌تر می‌نماید.

۲- نوسان‌گیر سیاسی

یکی از مهمترین و کارآمدترین عواملی که نقش بحران‌زدا در مسیر توسعه را دارند، نوسازی و توسعه سیاسی است به این معنا که فاصله دولت و جامعه مدنی کاسته شده و دولت خود به عنوان یکی از نهادهای جامعه مدنی (و طبعاً مهمترین آنها) پرفراز سایر نهادها بنا شده و تصمیمات دولتی برآیندی از خواسته‌های گروههای مختلف اجتماعی می‌گردد، در این حال سازمانهایی که نقش سیاسی ایفا می‌کنند و در رأس آنها، احزاب سیاسی از آنجا که خود در تصمیمات کلان شریک و به موانع و مقذورات ملی برای طی مسیر توسعه آگاهند می‌توانند نقش اقتناع و یا بسیج توده‌ها را به عهده گیرند و در عین آن که منافع پایدارتر و دوربرد تر گروههای ذی‌نفع را نمایندگی می‌کنند (و لذا خصلت استمرار و عقلانیت مطالبات جامعه مدنی را پاس می‌دارند)، دامنه

معمولاً بحرانهای ادواری هنگامی اتفاق می‌افتد که یکی از این دو (تقاضاهای جامعه مدنی - قدرت پاسخگویی دولت) از دیگری به طرز فاحشی عقب بیافتد.

پی‌نویس

نوسانات و بحرانهای ادواری توسعه را تقلیل می‌دهند.

۳- نوسان‌گیر اجبار آمیز:

آخرین چاره دولتهای توسعه‌گرا استفاده از عامل اجبار است، به این معنی که در مقابل مطالبات و توقعات فزاینده جامعه مدنی به سرکوب متوسل شده و در مقابل خمودی و رکود به الزامات اجباری (بیگاری) روی آورده می‌شود.

گذشته از ملاحظات انسانی، بسیاری از دولتهای توسعه‌گرا ناچار به استفاده از این حربه بوده‌اند و حتی در میانه بعضی از تئوریهایی توسعه (مانند لوسین پای) این ادعا وجود دارد که دولتهای مقتدر و سرکوب‌گر توسعه‌گرا، گرچه در مراحل اولیه رشد، مشروعیت خود را در میان توده‌ها از دست می‌دهند اما نقش‌گشایش مادی و رفاه عمومی در مراحل بعد، خود عامل ایجاد مشروعیت مجدد برای آنها می‌شود.

علی‌ایحان اگر چه می‌توان با عوامل اجبار آمیز دامنه بحرانهای ادواری را کم کرد، اما ذخیره‌ای از انرژی اعتراض (منطقه هاشور خورده در نمودار ۲) در هر سیکل از بحران در پس زمینه وجدان عمومی انباشته شده و موجب پیدایش نوعی بحران ساختاری که به آن پدیده «توسعه ناهمزمان»^۹ نام نهاده‌اند می‌شود.

مهمترین مشخصه این پدیده، رشد چشمگیر اقتصادی به بهای عقب‌ماندگی ساخت و رفتار و فرهنگ سیاسی است و کفایت شکاف و خللی در اقتدار دولت ایجاد شود تا شاهد فوران درونمایه این بحران باشیم.

1- Responsivness

2- Demands

3- Supply

4- Interest Groups

5- Social mobilization

۶- مقصود از دین در سرتاسر این مقاله آئین‌های تقدیرگرایی هستند که قدری مسلکی را تشویق کرده و مانع از تحرک اجتماعی می‌شوند.

7- Resource mobilization

8- Scape

9- Acynchrized Development

در جامعه ما این عامل نوسان‌گیر فرهنگی به واسطه استفاده‌های مکرر و گاه نابجا چه قبل و چه بعد از انقلاب تا حدود زیادی کارکرد شده‌اند. استفاده از سایر عوامل بحران‌زدا مبرم‌تر می‌نماید.